

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فهم آزاد
۱۵ جون ۲۰۱۹

علل و زمینه های شکل دادن به امارت اسلامی سرمایه در افغانستان!؟

بورژوازی جهانی و قدرت های امپریالیستی در رأس امریکا برای شکل دادن به نوعی از ثبات سیاسی در حوزه افغانستان، همسو می شوند.

اگر به پروژه صلح امریکا با طالبان از این منظر دیده شود، در آن صورت باید پارامتر ها و مولفه هائی که به این همسوئی شکل می دهند و یا سد و مانع ایجاد می نمایند مورد بررسی قرار گیرند.

با وجود رقابت شدید قدرتهای سرمایه داری جهان بر سر تسلط بر مناطق ستراتیژیک و منابع از جمله خاورمیانه و آسیای مرکزی، نخستین مؤلفه تأمین منافع جمعی بورژوازی جهانی و بازتعریف نظام سیاسی جهانی است که می تواند برای شکل دادن به ثبات سیاسی مورد نظر مُمد واقع شود و به این همسوئی به لحاظ عینی، عینیت ببخشد. اما این مسأله همزمان به معنای رقابت قدرت های بزرگ برای تعریف و تثبیت مناطق نفوذ شان نیز است. جنگ بر سر منافع اقتصادی هسته اصلی و دینامیزم تحولات در عرصه سیاست بین المللی است؛ جنگ های منطقه ئی و نیابتی از جمله جنگ در افغانستان بازتاب بالفعل و بالقوه این تقابل در عرصه جهانی است.

اگر از این منظر به تحولات سیاسی افغانستان و پروسه های به راه افتاده برای دستیابی به "صلح" دقت صورت بگیرد و همه تلاشهای جاری در متن تحولات جهانی و منطقه ئی مورد کنکاش قرار گیرند، بروشنی در خواهیم یافت که این روندها و پروسه ها نمی توانند مجزا و در خلاء شکل بگیرند.

با پایان یافتن و به تعبیری به بنیست رسیدن مذاکرات "صلح" شش دوره امریکا و طالبان در قطر، دولت روسیه بار دیگر زمینه "کنفرانس بین-الافغانی" را در جهت سمت دادن و به سرانجام رساندن پروژه صلح امریکا در مسکو فراهم نمود و از هیأت طالبان به رهبری ملا غنی برادر چنان استقبال به عمل آورد که تو پنداری که امارت اسلامی سرمایه نه تنها مورد اعتناء بلکه در این ظرف رسمیت یافته باشد؛ صد البته که هدف قدرت حاکمه در روسیه تأمین سهم و ضمانت منافع ستراتیژیک این کشور و متحدانش در پیمان شانگهای است و آن منافع در مرکز این تلاشها قرار دارند. بر همین اساس به بهانه صدمین سال روابط دیپلماتیک افغانستان و روسیه در کنار سفیر دولت پوشالی وحدت ملی جناح های رانده شده از قدرت چه در هیأت تکنوکرات و چه در قالب مجاهد و جنگ سالار به رهبری کرزی را، بیشتر در نقش مستشار و دستیار، در این تجمع سه روزه شرکت دادند و آنها از جمله حنیف اتمر یکی از مدعیان احراز کرسی

ریاست جمهوری هم‌نوا با ملا برادر و عباس استانکزلی و ... خواهان بر پائی امارت اسلامی، "خروج!" نیروهای نظامی امریکا و جلوس امیرالمؤمنین بر مسند امارت شدند.



زمینه فراهم شده برای یک چنین نقش آفرینی برای روسیه و چین را می بایست در دل وضعیت خلق شده در عرصه بین المللی و افول قدرت امریکا در روابط بین المللی جست و جو نمود. امریکا علی رغم تقابل اقتصادی با قدرت های رقیب از جمله چین و به رخ کشیدن قدرت نظامی اش، موقعیت برتری که پس از فروپاشی بلوک شرق و حادثه

۱۱ سپتمبر در سال ۲۰۰۱ به دست آورده بود را با بحران اقتصادی جهانی که در سال ۲۰۰۸ از امریکا آغاز شد و در ابعادی هنوز هم ادامه دارد، از دست داد و از این سبب موقعیت بلامنازعش در عرصه بین المللی رو به ضعف نهاده است.

در این اواخر قدرت حاکمه امریکا به رهبری ترمپ جهت جلوگیری از تضعیف هرچه بیشتر موقعیت امریکا در سطح جهانی، به نوعی در تلاش برای بازستاندن موقعیت بلامنازع قبلی، که این کشور در دهه ۹۰ داشت بر آمده و با فرستادن ناوهای جنگی به خلیج فارس و آب های تابوان و با اتکاء یک جانبه به قدرت نظامی، که امروز دیگر حتی برتری اش در این عرصه نیز جای تردید و ابهام دارد، در صدد اعاده آن است. راجع به این مسأله در نشرات سازمان ما به تفصیل در گذشته پرداخته شده است؛ اما این یادآوری برای توضیح موقعیت کنونی امریکا و نقش و موقعیتی که رقبا از جمله روسیه و چین در عرصه سیاست بین المللی به خصوص موضوع مورد بحث این نوشتار اختیار کرده اند، می باشد.

پرسش اصلی اما این است که با وجود موجودیت نهاد های عریض و طویل بین المللی و واقعیت جنگ در افغانستان چرا هنوز کشیدگی و برخورد منافع قدرت های جهانی و منطقه ئی و دخالت آشکار کشورهای همجوار مهار نشده و از مردم بی دفاع و قربانیان بیش از چهار دهه رقابت قدرت های سرمایه داری، همچنان قربانی می گیرد. چرا و به چه دلیلی غایله کشتار و بربریت در جغرافیای افغانستان ادامه دارد؟

در حالی که همه اکتورهای شامل در بحران افغانستان از نیروهای اشغالگر ناتو به رهبری امریکا تا اتحادیه اروپا، چین، روسیه و همچنان نیروهای سیاسی و قدرت حاکمه و طالبان همه مدعی اند که طرفدار صلح و آشتی و بهروزی و شکوفائی مردمان این سرزمین هستند.

فاکتور اصلی که افغانستان را به عنوان نقطه تلاقی و مرکز تقابل منافع کشورها و قدرت های سرمایه داری در آسیای مرکزی تبدیل کرده است یکی موقعیت ستراتیژیک و جیو-پولیتیک این کشور و دیگری منابع عظیم طبیعی دست نخورده در آن و بازار و منابع کشورهای آسیای میانه است. این روشن است که با رشد و گسترش سرمایه داری تا به

امروز، رقابت سرمایه ها، دستیابی به بازار و منابع یکی از عوامل اصلی و پایه عینی رقابت دولت ها در عرصه سیاست جهانی بوده است. در دوران حاضر با شکل گیری بلوکهای جدید و عروج قدرتهای دیگر از جمله چین و روسیه و همزمان فترت و افول موقعیت اقتصادی امریکا و بازتعریف نظام سیاسی جهان که دیگر قرار نیست بر محور منافع یگانه قدرت اقتصادی و نظامی پس از پایان جنگ سرد (امریکا) بچرخد، رقابت و تقابل در میان قدرت های کاپیتالیستی خیلی مشهود و آشکار گشته است، رقابت و تقابلی که محدود به جغرافیای سیاسی افغانستان هم نمی-شود. از خاورمیانه تا اکراین، کشورهای آفریقائی تا ونزوئلا بشریت شاهد این کشیدگی و تقابل قدرت های بزرگ هستند.

تمکین امریکا نسبت به سیاستها و موقعیت کنونی چین و روسیه، حتی کشورهای کوچک حوزه خلیج و پاکستان، بازتاب موقعیت ضعیف شده اقتصادی امریکا و بر همین اساس موقعیت ناروشن آن در معادلات جهانی است. بناءً جنگ و صلح در افغانستان و همراهی و یا مخالفت با پروسه ها و پروژه ها از جمله صلح و آشتی امریکا با طالبان را می باید در این کانتکست تقابل و تعارض سرمایه های رقیب دید و به بررسی گرفت. بنابراین اگر همسوئی برای تأمین یک شرایط با ثبات جهت تأمین منافع قدرت های بزرگ و در حال عروج فراهم گردد، در آن صورت است که می تواند پروژه صلح امریکا با طالبان به ثمر بنشیند. این روشن است که رقابت سرمایه ها در یک بعد عمومی برای یافتن بازار، صدور سرمایه و کسب موقعیت هائی برای سرمایه گذاری آن ها و دولتهای شان را در برابر هم قرار می دهد. این مورد را در جنگ تجاری میان چین و امریکا که هر کدام در تلاش هستند سرمایه های مازاد و انباشت شده شان را در بخش و مناطقی از جهان که سود بیشتری را تأمین می نماید سرمایه گذاری نمایند مشاهده می نمایم. این آن واقعیتی است که کشورهای پیشرفته سرمایه داری را به جست و جوی مناطق نفوذ به منزله حوزه صدور سرمایه وا می دارد و رقابت بر سر تصاحب آن را تشدید می کند.

بر گردیم به بحث افغانستان و آسیای میانه و این که چه الزاماتی باعث شدند تا امریکا موقعیت یگانه و بلامناز عرش در افغانستان را نتواند آن طور که خود می خواست ادامه دهد. این روشن بود و است که امریکا و متحدان جهانی و منطقه ئی اش هیچ گاهی در صدد نابودی و اضمحلال کامل جنبشهای اسلام سیاسی از جمله طالبان نبوده اند بلکه آن ها را در اشکال و قالب های دیگری و برای تأمین اهداف شان در منطقه تولید و باز تولید نموده اند. یکی از آنها پروژه داعش است که با شکست آن در سوریه و عراق تحت پرچم و اسم داعش و با ترکیب و تلفیق نیروهای اسلامی بومی منشعب از طالبان، آسیای میانه، ایغورها، اسلامیه های ماورای قفقاز و نیروهائی از مناطق قبایلی پاکستان، برای تأمین اهدافی به افغانستان منتقل و ملزومات به نتیجه نشستن پروژه های منطقه ئی شان را آماده می سازند. هدف از بیان این مسأله نشان دادن عدم اراده امریکا و ناتو به مبارزه به ضد "تروریسم" است. ورنه براحتی و با توان نظامی که امریکا و بازوی نظامی اش ناتو دارد می توانستند طالبان و جریان های مشابه را سالها پیش تار و مار نمایند.

اما چرا چنین وانمود می کنند که پس از ۱۸ سال جنایت و تباهی قادر به نابودی و شکست طالبان نیستند و ناگزیر از "تن دادن به واقعیت جاری اند" و نمی توانند "واقعیت مسلم"؟! و "انکار ناپذیر" طالبان به عنوان یکی از پارامترهای "عینی و حیاتی" در جامعه افغانستان را نادیده انگارند؛ نه این بلکه تحت عنوان صلح و آشتی زمام امور را به دست شان بسپارند تا طالبان این مردم زجر کشیده و تباه گشته را به "عصر طلایی" محمد، اعوان و انصارش در صدر اسلام رهنمون شوند. برای برخی از کنشگران سیاسی و فعالان جامعه مدنی در افغانستان سیاستهای ظاهراً ناسنجیده شده و آشفته امریکا باعث سردرگمی و آشفته فکری عجیبی گردیده است. فراموش نشود که پس از پیروزی ترمپ بخش وسیعی از همین نیروها، از چپ تا راست، امید شان را به ستراتیژی جدید حاکمان جدید قصر سفید بسته بودند و چنان

می پنداشتند که کار طالبان و حامیان آن یکسره خواهد شد و مردم افغانستان به رفاه و آسایش اگر نه به صلح و امنیت دست خواهند یافت. که چنین نشد؛ اگر از منظر تحلیل مارکسی به موقعیت امریکا در خاورمیانه و حوزه آسیای مرکزی از جمله در مورد افغانستان نگاه کنیم، سیاستهای "سردرگم" و "ناسنجیده" امریکا و موقعیت کنونی اش می تواند قابل فهم گردد.

با گسترش کاپیتالیسم جهانی و با عروج قطب های جدید و نیرومند اقتصادی، به ویژه چین و روسیه که در عرصه نظامی نیز توانائی های شان را آشکار ساخته اند (روسیه توان تسلیحاتی اش را در سوریه نشان داد)، بیانگر تغییر موقعیت امریکا در سیستم سرمایه داری جهانی است.

معضل امریکا این نیست که نمی خواهد سیاست منسجم و روشنی را در افغانستان و منطقه دنبال کند. جنگ جاری هر روز هزینه هنگفت مالی را می بلعد، در ضمن بخش اعظم مخارج دولت افغانستان طی این ۱۸ سال از جانب دولت امریکا و برخی از همپیمانانش تأمین می شود و با توجه به وضعیت اقتصاد جهانی و امتداد یافتن رکود اقتصادی امریکا و فشار قدرت های دیگر امپریالیستی بر آن، که در تشدید رقابت در اقتصاد جهانی بازتاب می یابد، همه با هم شرایط جدیدی را باعث گشته است که دیگر در آن امریکا حرف آخر را در عرصه سیاست بین-المللی نمی زند؛ خواسته یا نخواستہ ناگزیر است که به بازیگران دیگر و منافع آنها تمکین نماید. از این جهت و به نظر من به عنوان یک فاکتور اصلی در تدوین ستراتیژی صلح امریکا و سیاستهای تا اکنون اتخاذ شده دستگاه دیپلماسی امریکا باید دید تا کلیت قضیه قابل درک گردد.

اجماع قدرتهای سرمایه داری و همسوئی آنها در شرایط حاضر ممکن با اما و اگر هائی منتج به "صلح" با طالبان گردد. اما این به هیچ معنی به مفهوم ختم جنگ و پایان مصایب کارگران و مردم زحمتکش افغانستان نیست. در ضمن به دلیل وجود منافع متضاد و متعارض قدرتهای کاپیتالیستی و موقعیت ستراتیژیک افغانستان در این منطقه پراز کشیدگی و حساس امکان و زمینه های مساعد برای بر هم خوردن اوضاع و پیشبرد جنگهای نیابتی وجود دارد. با وجود ادعا و تقالی طالبان، امریکا حضورش را در افغانستان حفظ خواهد نمود و طالبان و نیروهای همانند و حامیان جهانی و منطقه ئی شان نیز ناگزیر از پذیرفتن آن تحت عنوان "الزامات ستراتیژیک" خواهند شد. بنابراین در یک چنین وضعیت خطیر و حساس که بورژوازی جهانی برای پی ریزی امارت اسلامی سرمایه از ارزشهای ادعائی و تاریخی خودش نیز می گذرد، بر پیشروان طبقه کارگر و فعالان سوسیالیست و جنبش آزادیخواه و مترقی است که به خودشان انسجام ببخشند و برای مصاف با این وضعیت و جلوگیری از سیر قهقرائی و در نهایت جمع کردن بساط ارتجاع بورژوا-امپریالیستی با ایجاد حزب سوسیالیستی کارگران آماده شوند. این یگانه گزینه معقول و ممکن است که در آن زحمتکشان و فرودستان بر سرنوشت خود حاکم خواهند گشت.